

پایان سالهای ابری «بازخوانی مجدد یوم الدار»

مهدی دشتی*

چکیده: در بسیاری از کتب سیره، تاریخ و حدیث بر این نکته تاکید شده است که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از آنکه به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوت پنهانی داشت و پس از نزول آیاتی از قرآن، مأمور شد تا دعوتش را آشکار کند. در این تحقیق تاکید شده است که اصل دعوت به توحید و نبوت پیش از این روز، آشکار بوده و آنچه که در این مدت پنهان بوده امر ولایت و وصایت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بوده است و برای اثبات این مدعا، مطالبی در رابطه با زندگانی پیامبر و دوران نبوت و رسالت ایشان با تاکید بر آغاز نزول قرآن کریم، آغاز آشکارانندگاری و اعلان امر خلافت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام مطرح کرده و سری بودن دعوت پیامبر را در آغاز سه سال اول بعثت مطلبی سست و متناقض برشمرده است و با استناد به روایات بیان می‌دارد واقعه یوم الدار برای اعلام امر خلافت و وصایت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بوده است. روایات هفت گانه

یوم الدار به نقل از کتاب ارزشمند الغدیر اثر علامه امینی، را بررسی کرده است. همچنین برخی از واکنشهای شدید قریش، ناشی از یوم الدار و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت فهرست وار اشاره شده است.

کلیدواژه: نبوت / رسالت / حدیث یوم الدار / خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام / نزول قرآن / حدیث یوم الدار - روایات / حدیث یوم الدار - بررسی

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عشر مسائل، فأجابني عنها. قلت: يا رسول الله! ما الوفاء؟ قال: التوحيدُ والشهادةُ أن لا إله إلا الله. قلت: ما الفسادُ؟ قال: الكفر والشركُ بالله. قلت: وما الحقُّ؟ قال: الإسلامُ و القرآنُ و الولايةُ إذا انتهت اليك الحديث. (۶۷: ج ۱۶، ص ۳۷۳ نقل از: تفسیر النسفی - هامش الخازن ۴/۲۴۲)

مقدمه

از دیرباز تا کنون، در اکثر کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، چه آنچه که به دست پیروان مکتب اهل بیت نگاشته شده یا در مکتوبات پیروان مکتب خلفا آمده است، پیوسته بر این نکته تأکید شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آنکه در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوتی پنهانی داشت و پس از آن با نزول آیات ۹۴ از سوره الحجر و ۲۱۴ از سوره الشعرا مأمور شد تا دعوتش را آشکار نماید. بدین منظور به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا بنی عبدالمطلب را دعوت کند و آنان - که کما بیش چهل مرد بودند - در خانه ابوطالب گرد آمدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مقدمه‌ای، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان برادر، وصی، وزیر و جانشین خویش بدیشان معرفی نمود و از آنها خواست که علی علیه السلام را بشنوند و اطاعت نمایند.^۱ ما در این نوشتار برآنیم تا نشان دهیم که اصل این مطلب بجز بخش اخیر آن

۱. مستندات این مباحث، پس از این خواهد آمد.

(اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام) به گونه‌ای دیگر است. یعنی اولاً اصل دعوت پیش از این روز، آشکار بوده است و از این آشکاری لااقل سه سال می‌گذشته است.

ثانیاً آنچه که در این مدت پنهان بود و پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند مأمور شد تا آن را آشکار نماید، نه دعوت به توحید و نبوت، که امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اما برای بیان این مطلب، لازم به ذکر مقدماتی چندیم:

اولاً، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان بدو طفولیت به پیامبری مبعوث شده بود و در چهل سالگی مبعوث به رسالت گردید.

ثانیاً، آغاز رسالت ایشان با آغاز نزول قرآن کریم، یکی نیست.

ثالثاً، در چهل سالگی پس از اندکی از آغاز رسالت، نخستین وحی قرآنی بر حضرت صلی الله علیه و آله نازل گردید و پس از آن با نزول آیه شریفه **يا ايها المدثر قم فانذر مأمور به ابلاغ رسالت بر امت شدند**.^۱ و این کار را از همان روز به انجام رساندند، چنانکه هم بنی عبدالمطلب و هم غیر ایشان را به اسلام دعوت کردند. اما در طول سه سالی که از این دعوت آشکار گذشت، باز کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام دعوت ایشان را لبیک نگفت و البته در این مدت، قریش هم علیرغم اطلاع از دعوت، با ایشان کاری نداشتند.

رابعاً، در ۴۳ سالگی با نزول آیه شریفه **فاصدع بما تؤمر** مأمور شدند تا آنچه را که تا کنون پنهان بود و اکنون می‌بایست آشکار شود یعنی امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار نمایند. بدین منظور با نزول آیه شریفه **وانذر عشیرتک الاقربین** بنی عبدالمطلب را جمع کرده، امر وزارت و وصایت و خلافت

۱. پیش از این تنها مأمور به ابلاغ رسالت بر اهل بیت خویش (علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام) بودند که این کار را هم به انجام رساندند و آنها هم ایمان آوردند، ولی إذن نداشتند تا اسلام را بر امت عرضه نمایند مستندات این بحث نیز پس از این خواهد آمد.



امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام داشتند. البته از این زمان به بعد بود که با مقاومت شدید قریش و استهزئات و آزارها و مقابلات شدیدتر مواجه شدند که عاقبت کار به لילה المیبت و هجرت به مدینه و غزوات پس از آن و ناملایمات دیگر کشید.

لکن در همه این ابتلائات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته بر اعلان مکرر امر وصایت و وزارت و خلافت و ولایت و اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام که از جانب خداوند بدان مأمور شده بودند، مداومت داشتند تا بالاخره وعده الهی تحقق یافت که فرمود: **یریدون ان یطفتوا نور الله بافواهم و یأبی الله الا ان یتّم نوره و لو کره الکافرون** (توبه (۹) / ۳۲)

اما برای اثبات این مدّعا و نیز برای آنکه بحث صورتی منظم و مستند داشته باشد، آن را در دو فصل و چند بخش به ترتیب زیر عرضه می‌داریم:

فصل اول: دوره نبوت

۱-۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه السلام)

۱-۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام

۱-۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله

۱-۴. آن هفت سال.

فصل دوم: دوره رسالت

۲-۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب)

۲-۲. چهل سالگی و آغاز نزول قرآن کریم در ماه مبارک رمضان.

۲-۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله

اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲-۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات ﴿فاصدع بما تؤمر﴾ و ﴿أنذر عشیرتک

الاقربین﴾ و اعلان امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲-۵. بررسی روایات هفت گانه مربوط به یوم الدار

۲-۶. عکس العمل شدید قریش و پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فصل اول: دوره نبوت

۱- ۱. پیامبر ﷺ در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین ﷺ)

به گزارش ابن هشام، ابن اسحاق تصریح دارد به آنکه پیامبر اکرم ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول از عام الفیل به دنیا آمد. (۱۵: ج ۱، ص ۱۶۱)

پیامبر از همان اوان کودکی، پیامبر بود یعنی نبی مؤید به روح القدس بود که فرشته با او سخن می‌گفت و وی صدای فرشته را می‌شنید و او را در خواب می‌دید، چنانکه امیرالمؤمنین ﷺ نیز در خطبه قاصعه (۳۸: خطبه ۱۹۲) فرمود که: همانا خداوند، از همان زمان که پیامبر از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را با آن حضرت ﷺ قرین و همراه ساخت تا شبانه روز، او را به راه بزرگواریها و نیکوییهای اخلاق اهل عالم راهبری نماید. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۷۸ - ۲۸۱)

در همین زمینه، ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه در ضمن روایتی از امام باقر ﷺ و از قول ایشان چنین آورده است که:

وَكَلَّ بِمُحَمَّدٍ ﷺ مَلَكًا عَظِيمًا مُنْذُ فَصَلَ عَنِ الرَّضَاعِ، يُرْسِدُهُ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ
مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ يَسُدُّ عَنِ الشَّرِّ وَ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ، وَ هُوَ كَأَنْ يُنَادِيهِ:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ هُوَ شَابُّ لَمْ يَبْلُغْ دَرَجَةَ الرَّسَالَةِ بَعْدُ
فَيَطْنُ أَنْ ذَلِكَ مِنَ الْحَجَرِ وَ الْأَرْضِ فَيَتَأَمَّلُ فَلَا يَرَى شَيْئًا. (۳۰: ج ۱۲، ص ۳۷)

بدین ترتیب پیامبر از ابتداء نبی بود و بعد مبعوث به رسالت گردید. و اصولاً نبوت مقدم بر رسالت است. (۵۶: ج ۱، ص ۱۷۶) و از آنجا که بنا به قرآن کریم خصوصیات پیامبر اکرم ﷺ در کتب آسمانی پیشین با ذکر همه جزئیات گفته شده بود (اعراف (۷) / ۱۵۷؛ بقره (۲) / ۱۴۶) و حتی اعتقاد به پیامبری ایشان، از همه انبیاء به عنوان یک میثاق، موکداً خواسته شده و عهد و پیمان جهت نصرت و یاری او گرفته شده بود. (آل عمران (۳) / ۸۱) و انبیاء هم به امتهای خویش بشارت پیامبری



حضرتش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را داده بودند (صف (۶۱) / ۶) و از ایشان پیمان گرفته بودند که در صورتِ درکِ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدو ایمان بیاورند و یاریش کنند (۴۴: ج ۳، ص ۲۳۶؛ ۱۳: ج ۱، ص ۳۷۸؛ ۴۰: ذیل آیه ۸۱ سوره آل عمران؛ ۵۱: ج ۸، ص ۱۱۵) لذا در زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، بسیار اتفاق افتاد که افرادی از اهل کتاب به شناسایی ایشان به عنوان پیامبر آخرالزمان نائل گردیدند. (۱۵: ج ۱، ص ۱۸۰؛ ۷: ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ ۴۳: ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۱)

۱-۲. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تولد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

به نوشته شیخ مفید (۶۵: ج ۱، ص ۵)، سید رضی (۳۹: ص ۳۹) ابن صباغ مالکی (۹: ص ۳۰)، حافظ گنجی شافعی محمدبن یوسف (۵۷: ص ۴۰۷) و کثیری دیگر از دانشمندان عامه و خاصه (۱۶: ص ۸۰ به بعد؛ ۱۸: ج ۶، ص ۲۴ - ۲۶) امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال پس از عام الفیل، در شهر مکه، درون بیت الله الحرام به دنیا آمد. هیچ کس نه پیش و نه پس از او به این مقام نرسیده است. در این هنگام، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی سی ساله بود که سالها از آغاز نبوتش می گذشت و با وحی الاهی و بزرگترین فرشته خداوند، مانوس و هم نشین بود. ایشان چون از ولادت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام باخبر شدند، خود عهده دار تربیت ایشان گشتند. به نوشته مسعودی در اثبات الوصیه: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلَيْهِ السَّلَام را شدیداً دوست می داشت. لذا به فاطمه بنت اسد فرمود: گهواره علی را نزدیک فرایش من قرار ده و بعد خود به کارها و تربیت وی قیام نمود. او را خود شست و شو می داد، به هنگام خواب گهواره اش را می جنبانید و در هنگام بیداری بر سینه می چسبانید و پیوسته او را با خود بر می داشت و به کوهها و دره های اطراف مکه می برد (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹-۱۱۰)

سر این توجه ویژه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که از بدو تولد ایشان آغاز گشت، در چه بود؟ آیا این کار را تنها بر مبنای احساسات شخصی انجام داد یا

تلاشی بود جهتِ جبرانِ احسانِ ابوطالب که پیامبر ﷺ را از کودکی مورد حمایت و سرپرستی و مهربانیهای خویش قرار داده بود؟

پاسخ را از زبان پیامبر اکرم ﷺ بشنویم که در وقتِ پرستاری از امیرالمؤمنین، - زمانی که آن حضرت ﷺ را به سینه خود می چسبانید - می فرمود: **هَذَا أَخِي وَوَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَصَفِيِّي وَدُخْرِي وَكَهْفِي وَظَهْرِي وَظَهْرِي وَوَصِيِّي وَزَوْجِ كَرِيمِي وَآمِنِي عَلَى وَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي**. (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹ نقل از اثبات الوصیة، مسعودی)

لذا از بدو تولّد امیرالمؤمنین ﷺ پیامبر اکرم ﷺ وضع وی را نسبت به خود که نبی خدا بود و دیگران، کاملاً مشخص ساخت.

۱-۳. امیرالمؤمنین ﷺ در خانه پیامبر اکرم ﷺ

مدّتی بعد، قریش به قحطی و خشکسالی گرفتار آمد. ابوطالب هم مردی عیالوار بود. پس پیامبر ﷺ به عموی خویش عباس - که از ثروتمندان بنی هاشم بود - فرمود: ای عباس، برادرت عیالوار است و مردم به این قحطی که می بینی، گرفتار آمده اند. بیاتانزد وی برویم و از نظر مساعدت، من یکی از فرزندان او را برگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم. عباس پذیرفت. و هر دو نزد ابوطالب رفتند... رسول خدا ﷺ علی را برگرفت و همراه برد. و عباس جعفر را. علی پیوسته با پیامبر خدا بود تا خدایش به رسالت برانگیخت. در این هنگام، علی او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶)

تعبیر ابن هشام در بخش اخیر بحث چنین است: **فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَبِيًّا فَاتَّبَعَهُ عَلِيٌّ وَآمَنَ بِهِ**. با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد پیامبر اکرم ﷺ، از اوان کودکی نبی بود. لذا مراد از بعثت، نبوت نیست، بلکه رسالت است.

و اما پیامبر در این گزینش، از جانب خویش عمل نکرد، بلکه بر مبنای فرمانِ الهی عمل نمود. چنانکه خود بدان تصریح کرده فرمود: همان را برگزیدم که خدا





او را برای من برگزید، یعنی علی را. (۲۵: ج ۳، ص ۵۷۶؛ ۱۷: ص ۱۸)

بدین ترتیب علی علیه السلام که از بدو تولد، تحت تربیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در اوان طفولیت به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این تربیت و سرپرستی ادامه یافت، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام خود در شرح آن، می‌فرماید:

مرا در دامان خویش قرار می‌داد در حالی که ولید^۱ (طفلی کوچک) بودم. مرا به سینه خویش می‌چسبانید و در بستر خویش می‌خوابانید و بوی خوش خویش را به من می‌بویانید و چیزی از غذا را می‌جوید و آنگاه اندک اندک در دهان من می‌نهاد. ^۲ هرگز هیچ نوع دروغی در سخن من و هیچ لغزشی در کار من نیافت،... و من او را پیروی می‌کردم همچون پیروی کردن بچه شتری از پی مادرش؛ هر روز پرچمی از اخلاق و صفاتش برای من بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن امر می‌کرد. (۳۸: ص ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

۱-۴. آن هفت سال

حاصل تربیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان - که در واقع پیروی از وحی و پیامبری و در یک کلمه، اسلام بود - آن شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها و بارها در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام صراحتاً فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَ ذَلِكَ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةٌ أَن
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ الْأَمِّيِّ وَمِنْ عَلِيٍّ. (۶۳: ص ۲۱۵؛ ۶۵: ج ۱،

۱. الْوَلِيدُ يُقَالُ لِمَنْ قَرَّبَ عَهْدُهُ بِالْوَلَادَةِ. (۳۳: ذیل ولد)

۲. ابن ابی الحدید معتزلی از حسین بن زید بن علی (نواده امام چهارم علیه السلام) نقل کرده است: «از پدرم زید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت و خرما را می‌جوید تا نرم گردد و سپس در دهان علی علیه السلام می‌نهاد، در حالی که او کودکی در خانه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. (۲: ج ۱۳، ص ۲۰۰) بنابراین روایاتی که می‌گوید علی علیه السلام در شش سالگی به خانه پیامبر آمده نادرست است. و سه سالگی مناسب است، بویژه با توجه به روایات آن ۷ سال که پس از این خواهد آمد و آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که در چهل سالگی ایشان بوده است و ده سالگی امیرمؤمنان علیه السلام.

ص ۱۳۱؛ ۱۰: ص ۱۹؛ ۲۶: ج ۲، ص ۱۲۵؛ ۱۴: ص ۱۴؛ ۲۹: ص ۱۹؛ ۱۲: ج ۱، ص ۸۱

- ۱۱۴؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۲۶

رسول خدا ﷺ فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگان

الاهی بر من و علی، درود می فرستادند. (۵۸: ج ۶، ص ۱۵۳)

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز خود بدین امر تصریح نموده است:

۱. «هفت سال پیش از آنکه احدی از این امت به عبادت خدا پردازد. من همراه

رسول خدا ﷺ به عبادت پروردگار پرداختم» (۲۵: ج ۳، ص ۱۱۲)

۲. «... پروردگارا! سراغ ندارم احدی از این امت مگر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که پیش از

من سرِ اطاعت و عبادت در برابر تو بر خاک گذاشته باشد. همانا هفت سال پیش از

دیگران به عبادت خدا پرداختم». (۶: ج ۱، ص ۹۹)

۳. «من بنده خدا و برادر رسول الله و صدیق اکبرم و این مراتب را پس از من کسی

نمی تواند ادعا نماید مگر اینکه دروغگو باشد. آری من هفت سال پیش از مردم

دیگر به خدا و رسول او، ایمان آوردم. (۷۰: ص ۳؛ برای آشنایی با نصوص بیشتر، ر.ک. ۱۸: ج ۳،

ص ۲۱۳ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ - ۱۶۴؛ همان، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۰ و ۳۱۴)

این تصریحات که در متون حدیثی فریقین وجود دارد. تقدم ایمانی و اسلامی

امیرمؤمنان را بر همه امت حتی خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به مدت هفت سال، مُسَلَّم می دارد.

(۴۶: ج ۲، ص ۳۲۳ - ۳۲۴)

از اینجا سرّ تصریحات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آشکار می گردد که بارها و بارها درباره

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

۱. «هَذَا أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَصَلَّى مَعِي». (۲: ج ۱۳، ص ۲۲۵)

۲. «یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژه خودِ خودِ توست، با همه مردم به

مخاصمت می پردازم و هیچیک از قریش تابِ مُحاجه و گفت و گوی با تو را

نخواهد داشت. آن هفت صفت عبارت است از: ۱. نخستین کسی از ایشان هستی

که به خدای تعالی، ایمان آوردی، الحدیث. (۴۵: ج ۲، ص ۱۹۸)



۳. «پس از من طولی نمی‌کشد که آشوبی بر پا شود. در این هنگام ملازم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باشید و از علی بن ابیطالب دست بردارید، چرا که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیقِ اکبر و فاروقِ این امت است. و علی بن ابیطالب، یَعْسُوب (پیشوای) مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت، یَعْسُوبِ منافقان. (۴: ج ۷، قسم ۱، ص ۱۶۷)

۴. عمر بن الخطاب گفت: شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

يا علي! اِنَّكَ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ اِيْمَانًا وَّ اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ اِسْلَامًا وَّ اَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. (۳۲: ص ۶۰۸، ج ۲۲)

۵. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اَوَّلُكُمْ رُوداً عَلَيَّ الْحَوْضِ، اَوَّلُكُمْ اِسْلَامًا عَلَيَّ بِنُ ابي طالب. (۲۵: ج ۳، ص ۱۶۳ که حاکم آن را حدیثی صحیح دانسته است. ۲۸: ج ۲، ص ۱۸؛ ۳: ج ۴، ص ۱۷؛ به همین مضمون: ۲۲: ج ۲، ص ۳۰۱؛ ۷۰: ص ۲؛ ۶: ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۱؛ ۴۳: ج ۲، ص ۵۵ و ۵۷؛ ۵۳: ج ۱، ص ۳۰۸ به بعد؛ ۱۸: ج ۳؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۰۱ - ۲۸۸)

بدین ترتیب، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در کنار خود داشت، قدم به چهل سالگی گذاشت.

فصل دوم: دوره رسالت

۲- ۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب):

در روایاتی متعدد از ائمه معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بدین مضمون تصریح شده که روز بیست و هفتم از ماه رجب، روزی است که در آن نَزَلَتْ النُّبُوَّةُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۸۹-۱۹۰، ج ۲۱-۲۳)

با توجه به مباحثی که پیش از این یاد شد، روشن است که مراد از «نبوت» در

احادیث مذکور همان رسالت است.^۱ و این مطلب بقدری آشکار بوده که حتی در روایاتی هم که از طریق پیروانِ مکتب خلفا رسیده بدان تصریح شده است:

قال ابو هزیرة: مَنْ صَامَ يَوْمَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالرِّسَالَةِ وَ أَوَّلُ يَوْمٍ هَبَطَ فِيهِ جِبْرَائِيلُ. (۶۲: ج ۱، ص ۷۷ نقل از: السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۲۳۸؛ ر.ک. ج ۴۶: ص ۲، ص ۲۴۴ پانویشت ۱)

و در این زمان، پیامبر اکرم ﷺ چهل ساله بود. (۸: ج ۱، ص ۱۵۰؛ ۷۳: ج ۲، ص ۳۷۶؛ ۶۱: ص ۱۹۸؛ ۷: ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۴) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ده ساله (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۵)

۲-۲. چهل سالگی و آغاز نزولِ وحیِ قرآنی بر پیامبر اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان

با توجه به مبحث قبلی، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا آغاز رسالت با آغاز نزولِ وحیِ قرآنی همزمان بوده است یا نزولِ قرآنی مدتی پس از آن شده است؟

بنا به قرائن ذیل، صورتِ اخیر را صحیح می‌دانیم، یعنی این دو همزمان نیستند؛ در ابتدا، (چنان که گذشت) در ماه رجب پیامبر اکرم ﷺ به رسالت مبعوث شده‌اند و دو ماه بعد یعنی در ماه مبارک رمضان، اولین وحیِ قرآنی بر آن حضرت ﷺ توسط جبرئیل نازل شده است:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

رَنَّ ابْلِيسُ اَرْبَعَ رَنَاتٍ: اَوْ هُنَّ يَوْمَ لُعِنَ، وَ حِينَ اُهْبِطَ اِلَى الْاَرْضِ، وَ حِينَ بُعِثَ

۱. مرحوم علامه مجلسی در اینکه آغاز رسالت در ۲۷ ماه رجب است، ادعای اجماع دارد. از این روی در باب خبری که می‌گوید آغاز رسالت در ماه رمضان بوده است، چنین می‌نویسد: «هذا الخبرُ مخالفٌ لسائر الاخبار المستفیضة و لعلَّ المرادُ بهِ معنی آخر ساوق لنزول القرآن أو غیره من المعانی المجازیة، أو یكون المرادُ بالنبوة فی سائر الاخبار الرسالة و یكون بالنبوة فیهِ بمعنی نزول الوحی علیه ﷺ فیما یتعلَّق بنفسه... و یمكن حملُهُ علی التقیة...» (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۹۰)

پِ مُحَمَّدٍ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ حِينَ أَنْزَلْتُ أُمُّ الْكِتَابِ. (۴۱: ج ۱، ص

(۲۶۳)

این روایت صراحت دارد بر آنکه زمانِ بعثت (=رسالت) غیر از زمانِ نزولِ قرآن کریم و مقدّم بر آن بوده است.

۲. آیاتِ قرآن کریم صراحت دارد بر اینکه آغازِ نزولِ قرآن کریم، در ماهِ مبارکِ رمضان بوده است. (بقره (۲) / ۱۸۵؛ دخان (۴۴) / ۳ - ۵؛ قدر (۹۷) / ۱)

۳. امام صادق علیه السلام صریحاً به مُفَضَّل بن عمر فرمودند که «خداوند، قرآن را در ماهِ رمضان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعطا کرد:

يَا مُفَضَّلُ! أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ كَانَ لَا يُبَلِّغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِ الْخُطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَ نَهْيٍ. فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِالْوَحْيِ، فَبَلَّغَ مَا يُؤَمَّرُ بِهِ وَ قَوْلُهُ: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعَجَّلَ بِهِ. (قیامت (۷۵) / (۱۸) (۵۹: ج ۹۲، ص ۳۸)

۴. در خطبهٔ قاصعه نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام وصفِ نزولِ اولین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ، فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي» یعنی به خدا قسم هر آینه هر سال به حِجْرَاءَ مجاور می شد و در این هنگام من او را می دیدم و جز من کسی دیگر او را شاهد نبود.

به عبارت دیگر فقط من با او بودم و بس. سپس حضرت صلی الله علیه و آله پیش از بیان نزولِ اولین وحی قرآنی بدین نکته تصریح می نمایند که: «وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَدِيجَةَ، وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا» یعنی: این در حالی بود که در آن هنگام (پیش از نزولِ وحی قرآنی) تنها در یک خانه اسلام آمده بود و آن، خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه بود و من که سومین آنها بودم.

آنگاه آشکارا می فرماید: أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ يَعْنِي (در این هنگام که هنوز وحی قرآنی نازل نشده بود) نور وحی (غیر قرآنی) و رسالت را

می دیدم و بوی نبوت و پیامبری را می شنیدم.

این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، دلالت صریح دارد بر تقدّم زمانی وحی غیر قرآنی و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر وحی قرآنی. امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیان نکته نگزید شده به ادامه وصف نزول اولین وحی قرآنی پرداخته می فرمایند:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَتَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ:
يا رسول الله! ما هذه الرتة؟ فقال: هذا الشيطان أيس من عبادته.

یعنی: به خدا قسم هر آینه ناله شیطان را شنیدم در هنگامی که وحی (قرآنی) بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد. ^۱ پس گفتم: ای رسول خدا! چیست این ناله؟ فرمود: این شیطان است که از اینکه دیگر اطاعت کرده شود مأیوس شده است. و ادامه دادند:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ
لَعَلَىٰ خَيْرٍ

تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آنکه تو نبی نیستی و لکن وزیر و کمک کار من هستی و هر آینه پیوسته بر خیری (در دنیا و آخرت). (۳۸: ص ۳۰۰ - ۳۰۱، خطبه ۱۹۲)

بنابراین روشن می گردد که اولاً: آغاز رسالت، مقدّم بر آغاز نزول اولین وحی قرآنی بوده است.

ثانیاً: پیش از نزول قرآن کریم، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند و آنها همراه با رسول خدا، تنها مسلمانانی بودند که خانه شان به نور اسلام، منور شده بود.

ثالثاً: مشخص می گردد که در این فاصله دو ماهه (از ماه رجب تا ماه رمضان) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها مأمور به ابلاغ اسلام و دعوت اهل بیت خویش (علی علیه السلام و

۱. مقایسه شود با کلام امام صادق علیه السلام که در آغاز این بحث، گذشت.

خدیجه عَلَيْهَا شده بودند^۱ و در مورد دیگران یعنی امت، هنوز دستوری از جانب پروردگار نرسیده بود.^۲ رابعاً: آغاز نزول قرآن کریم همزمان است با اعلان وزارت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ از جانب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدیشان.^۳

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ.

امام صادق عَلَيْهِ فرمود:

أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ؛ وَ آخِرُهُ «إِذَا

جاء نصر الله» (۵۶: ج ۲، ص ۶۲۸. برای تفصیل بیشتر: ۲۰: ج ۱، ص ۲۹)

بنا به آنچه پیش از این گذشت، آغاز نزول قرآن کریم ماه مبارک رمضان و در شب قدر بوده است. و اول آیاتی هم که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد آیات نخستین از سوره علق است.

به نوشته یعقوبی فردای روزی که آیات سوره علق بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد،

جبرئیل به نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و او را در جامه پیچیده یافت. سپس گفت: یا ایها المدثر

قُمْ فَأَنْذِرْ: ای به جامه پیچیده برخیز و بیم ده. (۷۳: ج ۱، ص ۳۷۸)

۱. برای آشنایی با نحوه این دعوت و بیعتی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ و حضرت خدیجه عَلَيْهَا بر اسلام گرفتند، (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۱ - ۲۳۲). از این روایت به روشنی فهمیده می شود که دعوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اهل بیت ایشان آغاز شده است و البته ایشان آگاه بودند که بر همه امت برانگیخته شده اند لکن هنوز موظف بدین کار نشده بودند. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ان جبرئیل عندی يدعو کما إلى بیعة الإسلام، فأسلما تسلما و أطیعا تهديا. فقالا: فعلنا و أطعنا یا رسول الله. فقال: ان جبرئیل عندی يقول لکما: ان للإسلام شروطاً و عهداً و موثیق، فابتداءً بما شرط الله علیکما لنفسه و لرسوله ان تقولوا: نشهد ان لا إله الا الله وحده لا شریک له فی ملکة، لم یتخذ ولداً و لم یتخذ صاحبة، إلهاً واحداً مخلصاً، و ان محمداً عبده و رسوله، أرسله الی الناس كافةً بین یدی الساعة - الحدیث.

۲. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ در طی روایتی - که آن را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است - می فرماید: کنتُ اسمعُ الصَّوْتِ و أبصرُ الضَّوْءَ سِنینَ سَبْعاً، و رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حیثَئذٍ ضامِتٌ ما أذنَ لَهُ فی الانذار و التبلیغ. (۲: ج ۱، ص ۱۵)

۳. البته این نخستین بار نبود که چنین اعلامی از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین می شد. جهت تفصیل بیشتر به بخش بعدی مراجعه کنید.

در روایات پیروان مکتب خلفا نیز توجه به اینکه آیات اول از سوره مدثر جزو اولین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گشته، شده است و حتی در بعضی از قول جابر بن عبدالله انصاری روایتی آورده اند که طی آن نزول آیه **﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾** مقدم بر آیات ابتدای سوره علق بوده است. (۷۲: ج ۱، ص ۹۹)

بنابراین از همان ابتدای نزول قرآن کریم، به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر شد که برخیز و انداز کن. ظاهر این امر، اطلاق دارد و در آن هیچ نشانی از اینکه این امر، مربوط به دعوت سرّی و نهانی بوده است و نه آشکار، ندارد. و به نظر ما، این آغاز انداز امت به اذن پروردگار و امر او می باشد.

و اما این بحث سرّی بودن دعوت در آغاز که سه سال هم به طول انجامید و بعد آشکار شدن آن، از کجا آمده و دلیل صحّت آن چیست؟
ظاهراً اول کسی که این بحث را طرح کرده است. ابن هشام است که البته آن را به ابن اسحاق نسبت می دهد و می گوید:

قال ابن اسحاق: **ثُمَّ دَخَلَ النَّاسَ فِي الْإِسْلَامِ أَرْسَالًا مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ حَتَّى فُشِيَ ذِكْرُ الْإِسْلَامِ بِمَكَّةَ وَتُحَدِّثُ بِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ رَسُولَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا جَاءَهُ فِيهِ وَأَنْ يُبَادِيَ النَّاسَ بِأَمْرِهِ وَأَنْ يَدْعُوَ إِلَيْهِ، وَكَانَ بَيْنَ مَا أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَهُ وَاسْتَتَرَهُ بِهِ إِلَى أَنْ أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَظْهَارِ دِينِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَمَا بَلَغَنِي مِنْ مَبْعَثِهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ.** (الحجر (۱۴) / ۹۴)

و قال تعالى (وانذر عشيرتک الاقربین). (۱۵: ج ۱، ص ۲۵۰)

چنانکه مشاهده می شود در کلام ابن اسحاق، تناقضی آشکار وجود دارد. از یک طرف می گوید که مردم از مرد و زن گروه گروه (أرسالاً) داخل اسلام می شدند و از طرف دیگر می گوید که پس از آن، خداوند به پیامبرش امر کرد که امرش را آشکار کند و مردم را به آن دعوت نماید؟! و بعد هم بدون ذکر هیچ دلیلی، معنای آیه

شریفه فاصدع بما تؤمر را آشکار کردنِ اصل دعوت به اسلام دانسته و یک دوره سه ساله هم برای آن دعوت نهانی بی دلیل، دست و پا نموده است.

متأسفانه این کلام سست و در واقع این مدعای بی دلیل پس از او در اغلب کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، آمده و پذیرفته شده است، گویی این مطلب جزو بدیهیات زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، چنانکه نوشته‌اند: وهكذا مَرَّتِ الدَّعْوَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ فِي مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ بِمَرَحَلَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ هُمَا: ۱. المرحلة السريّة و دامت ثلاث سنوَات. ۲. المرحلة العلنيّة و دامت في مكّة عشر سنوَات.... و الرسول يُعَلِنُ دَعْوَتَهُ: فاصدع بما تؤمر... (۶۶: ج ۱، ص ۵۸ - ۵۹)

و اما اصل ماجرا چیست؟ همانگونه که گفتیم آیه شریفه یا ایها المدثر قم فانذر صریح است در وجوب انذار و آغاز آن از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. حال بینیم حضرت صلی الله علیه و آله برای تحقق این امر چه کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ ما را به روشنی داده‌اند در طی روایتی که در آن می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَحَمَلَهُ الرِّسَالَةَ وَأَنَا أَخَذْتُ أَهْلَ بَيْتِي سِنًا، أَخْدَمُهُ فِي بَيْتِهِ وَ أَسْعَىٰ فِي قِضَاءِ بَيْنِ يَدَيْهِ فِي أَمْرِهِ، فَدَعَا صَغِيرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَ كَبِيرَهُمْ إِلَىٰ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَاذْعَبُوا مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْكُرُوهُ عَلَيْهِ وَ هَجَرُوهُ وَ نَابَذُوهُ وَ اعْتَزَلُوهُ وَ اجْتَنَبُوهُ / وَ سَائِرُ النَّاسِ مُقْصِينَ لَهُ وَ مُخَالِفِينَ عَلَيْهِ، قَدْ اسْتَعْظَمُوا مَا أَوْزَدَهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُمْ وَ تُدْرِكُهُ عُقُوبُهُمْ. فَاجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَدَيْتُ إِلَىٰ مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسَوِّعًا مُطِيعًا مَوْقِنًا، لَمْ يَتَخَالَجْنِي فِي ذَلِكَ شَكٌّ فَكُنَّا بِذَلِكَ ثَلَاثَ حِجَجٍ وَ مَا عَلَيَّ وَجْهُ الْأَرْضِ خَلَقْتُ يُصَلِّيَ أَوْ يَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا آتَاهُ اللَّهُ غَيْرِي وَ غَيْرِ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلَ. (۴۱: ج ۲، ص ۳۶۶)

یعنی قطعاً الله که عزیز است و بزرگ، وحی کرد به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رسالت را بر دوش او نهاد. و این در حالی بود که من از حیث سن

جوانترین اهل بیتم بودم در منزل پیامبر ﷺ بدیشان خدمت می‌کردم و در جهت انجام امرش می‌دویدم. سپس پیامبر ﷺ دعوت کرد کوچک و بزرگ بین عبدالمطلب را (یعنی همه شان را) به اینکه شهادت دهند به توحید و یگانگی الله و اینکه حضرت ﷺ، رسول خداوند است. پس ایشان از این امر امتناع کردند و آن را بر حضرت ﷺ زشت شمردند و او را تنها گذاردند و مخالفت کردند و از او کناره جستند.

پیش از ادامه ترجمه، همین جا نکته‌ای را گوشزد کنیم که این دعوت پیامبر اکرم ﷺ از بنی عبدالمطلب، غیر از دعوت ایشان است در یوم الدار. چراکه اولاً در آنجا تنها چهل مرد حضور داشتند، در حالی که به تصریح حضرت ﷺ در اینجا همه بنی عبدالمطلب گرد آمده بودند. ثانیاً در یوم الدار - چنانکه پس از این خواهد آمد - اصل بحث معرفی و اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ است، در حالی که در اینجا نشانی از این بحث نیست و فقط دعوت به توحید است و رسالت پیامبر اکرم ﷺ.

در ادامه امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: و اما دیگر مردم، در پی پیامبر ﷺ افتادند و با او مخالفت کردند که به تحقیق بسیار عظیم شمرده بودند آنچه را که پیامبر ﷺ بر ایشان آورده بود. دل‌هایشان آنرا نمی‌پذیرفت و عقل‌هایشان آن را درک نمی‌کرد. این بخش از سخن امیرالمؤمنین ﷺ به روشنی دلالت دارد بر اینکه دعوت پیامبر اکرم ﷺ محدود به بنی عبدالمطلب نبوده بلکه از آن شروع گشته و همه جامعه را مخاطب قرار داده است لذا مخالفت ایشان را برانگیخته است.

و بعد حضرت ﷺ می‌فرماید که «من، رسول خدا ﷺ را اجابت کردم و دعوت او را به توحید و رسالتش به سرعت پذیرا شدم در حالی که به درستی آن یقین داشتم و اطاعت از رسول خدا را واجب می‌شمردم. و هرگز در ذهن من شکّی راه نیافت. پس ما بر این وضع سه سال درنگ کردیم در حالی که بر روی زمین هیچ خلقی نبود که نماز گزارد یا شهادت دهد به حَقانیت رسول خدا بواسطه آنچه که خدا بدو

داده بود جز من و دختر خویلد (حضرت خدیجه ع) که رحمت خدا بر او باد». بنابراین، دعوت در آغاز آشکار بوده است ولی تا سه سال جز امیرالمؤمنین ع و حضرت خدیجه ع کسی ایمان نیاورد. آنچه که در اصل دعوت طرح می شده شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم ص و الهی بودن قرآن کریم بوده است. و فقط یک نکته کتمان می شده و ابراز نمی گشته است و آن همانا امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین بوده است. که چنانکه دیدیم بنا به خطبه قاصعه در هنگام نزول اولین وحی قرآنی؛ پیامبر اکرم ص امیرالمؤمنین ع را بدان خبر داد و فرمود: «یا علیُّ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكَتَكَ وَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلِيٌّ حَيْرٌ». و نیز به هنگام دعوت امیرالمؤمنین ع و حضرت خدیجه (س) به اسلام و بیعت گرفتن از آن دو بر این مهم، فرمود که از جمله اسلام پس از اقرار به توحید و رسالت و پیامبری من و وضو و غسل و نماز و زکاة و حج و جهاد در راه خدا و...، اطاعت از ولی امر پس از من است و شناسائی اوست در حیاتم و پس از مرگم و نیز ائمه ای که پس از او خواهند بود یک به یک. و زندگی کردن بر مبنای دین و سنت من و دین و سنت وصی من است که تا روز قیامت خواهد بود. و بعد رو به حضرت خدیجه (س) کردند و فرمودند: فَهَيْمَتْ مَا شَرَطَ رَبُّكَ عَلَيْكَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَ آمَنْتُ وَ صَدَقْتُ وَ رَضِيتُ وَ سَلَّمْتُ. آنگاه پیامبر ص دست علی ع را در دست خویش نهاد و بدیشان فرمود: بایعنی یا علیُّ علی ما شَرَطْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْ تَمْنَعَنِي مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسَكَ. پس امیرالمؤمنین ع گریست و فرمود: يَا بَابِي وَ أُمِّي لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. پس پیامبر اکرم بدو فرمود: اهْتَدَيْتَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ وَ رَشِدْتَ وَ وَقَفْتَ. بعد از حضرت خدیجه (س) خواستند که او نیز بیعت کند همانگونه که علی ع بیعت کرد بنا به همه آن شروط و موثیق إِلَّا حکم جهاد. سپس به حضرت خدیجه (س) فرمود: یا خدیجَةُ هَذَا عَلِيُّ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ اِمَامُهُمْ بَعْدِي. ای خدیجه! این علی مولای تو و مولای همه مؤمنین و پیشوای ایشان، پس از من است.

حضرت خدیجه (س) نیز عرض کرد: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَايَعْتُهُ عَلِيٌّ مَا قُلْتَ،

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَعَلِيماً. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۳).

اما این خبر از این جمع سه نفری، خارج نمی شود و در میان آنها مکتوم می ماند تا يوم الدار.

حتی روزی حضرت ابوطالب علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه می شوند در حالی که ایشان جهت اقامه نماز به یکی از دره های مکه رفته بودند.^۱ ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد: یا ابنِ أَخِي ما هذا الدين الَّذِي أَرَاكَ تَدِينُ بِهِ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب از اسلام سخن می گوید، مگر بحث وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام را: أَيْ عَمَّ، هذا دينُ اللهَ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ وَ دِينُ رُسُلِهِ وَ دِينُ آيِنَا اِبْرَاهِيمَ. بَعَثَنِي اللهُ بِهِ رَسولاً اِلى العبادِ وَ اَنْتَ اَيْ عَمَّ اَحَقُّ مَنْ بَدَلْتُ لَهُ النَّصِيحَةَ وَ دَعَوْتُهُ اِلى الْهُدَى وَ اَحَقُّ مَنْ اَجَابَنِي اِليْهِ وَ اَعَانَنِي اِليْهِ وَ اَعَانَنِي عَلَيِّهِ. جالب است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوطالب علیه السلام رو به فرزند خویش کرده از ایشان هم راجع به این دین سؤال می کنند: اَيْ بُنِيَّ ما هذا الدينُ الَّذِي اَنْتَ عَلَيِّهِ؟ و امیرالمؤمنین در پاسخ، همه چیز را می گوید الا مسأله وزارت و وصایت را، فقال: يا اَبْتَ اَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِرَسولِ اللهِ وَ صَدَقْتُهُ بِما جاءَ بِهِ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ اللهُ وَ اتَّبَعْتُهُ.

آنگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به فرزند برومند خویش می فرماید: اَمَّا اِنَّهُ لَمْ يَدْعُكَ اِلاَّ اِلى خَيْرٍ فَالْزَمُهُ. که این سخن گویای بسیار چیزهاست از جمله ایمان ابوطالب علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و اعانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزند دلبند خویش. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷) با این توجه، دیگر معنای اخبار اکتتامیه هم که از طریق ائمه علیهم السلام رسیده به خوبی روشن می گردد که مراد از اکتتام امر، اصل دعوت نبوده است بلکه امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و همچنین بخشی از احکام اسلام که مربوط به جهاد و مقاومت در برابر مشرکان و وعده عذاب الاهی برای ایشان بوده است، که با نزول آیه شریفه «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين و انذر عشيرتك الاقربين»

۱. این اتفاق در زمانی رخداد که آیه «قم فانذر» نازل شده بود. چرا که پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام و حضرت خدیجه (س)، آشکارا در مسجد الحرام به نماز می ایستادند.



حضرت محمد ﷺ مأمور شدند تا این دو نکته را هم آشکار نمایند:

۱. امام صادق ﷺ در طی روایتی بیان داشتند که وقت طواف، مردی به خدمت پدرشان امام باقر ﷺ آمد و در شرائطی که تنها این سه تن بودند (امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ و این مرد که در انتهای روایت معلوم می شود که حضرت الیاس ﷺ است.) سؤالاتی از امام باقر ﷺ می کند از جمله اینکه می پرسد: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ امام باقر ﷺ لبخندی زده می فرماید: أَبِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مَمْتَحِنًا لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَىٰ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَصْبِرَ عَلَىٰ أَدْيِ قَوْمِهِ وَلَا يُجَاهِدُهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ أَكْتَتَمَ قَدْ أَكْتَتَمَ بِهِ حَتَّىٰ قِيلَ لَهُ: اصْدَعْ بِمَا تُوَمَّرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. و ایم الله أن لو صدع قبل ذلك لكان آمناً ولكنّه إنما نظّر في الطاعة و خاف الخلاف فلذلك كَفَّ الحديث. (۵۶: ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۴) از این روایت به روشنی درک می شود که بقرینه آن یَصْبِرَ عَلَىٰ أَدْيِ قَوْمِهِ؛ آیه شریفه اصْدَعْ بِمَا تُوَمَّرُ در ارتباط با اصل دعوت نیست که آن آشکار بوده است بلکه در ارتباط با مطلبی است که اگر آشکار شود. مجاهده با کفار را خواهد طلبید. و در واقع آغاز بروز و ظهور برخورد الهی با مخالفان است. همچنین بقرینه نَظَّرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ معلوم می گردد که تاکنون امر دعوت به گونه ای بوده که مخالفت و شدت مقابله کفار را بر نمی انگیزته است. لکن اکنون کار به جایی رسیده که علیرغم مخالفت ایشان، این امر باید آشکار شود.

۲. امام صادق ﷺ فرمودند: اَكْتَتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ مَخْتَفِيًا خَائِفًا حَمْسَ [وَفِي خَبَرٍ آخَرَ ثَلَاثَ] سِنِينَ لَيْسَ يُظْهَرُ أَمْرُهُ وَعَلَىٰ ﷺ اَكْتَتَمَ مَعَهُ وَ خَدِجَةُ ﷺ ثُمَّ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَظْهَرَ أَمْرَهُ (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

۳. امام صادق ﷺ فرمود: مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَنَةً، مِنْهَا ثَلَاثَ سِنِينَ مَخْتَفِيًا خَائِفًا لَا يُظْهَرُ حَتَّىٰ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَظْهَرَ أَمْرَهُ. (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۷۷)

با تأملی در روایات فوق اولاً روشن می شود که در روایت دوم، ثلاث صحیح

است و نه خمس. ثانیاً به قرینه «مختفياً خائفاً» معلوم می شود که اصل دعوت آشکار بود و الا چرا باید پیامبر ﷺ احساس نا امنی کند و خود را پنهان سازد. ثالثاً بنا بر روایت اول که از کافی نقل کردیم، دلیل خائف بودن ایشان، خوف از خلاف بوده است و بدین دلیل، به تعبیر حدیث اول: «كَفَّ» تا اینکه آیه نازل شد: فَأَصْدَعِ بِمَا تُؤْمَرُ. ۲- ۳- ۶. و اما پیامبر ﷺ از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ چنانکه

دیدیم. این امر مربوط به اصل دعوت به نبوت و رسالت نمی تواند باشد، چرا که آن، بنا به دلایلی که گفتیم، آشکار بود. حتی پیامبر اکرم ﷺ به همراه امیرالمؤمنین علیؑ و حضرت خدیجه علیها السلام به مسجد الحرام می رفتند و آشکارا به نماز می ایستادند. در این زمینه، خبر عقیف الکندی مشهور است که چون برای تجارت به مکه آمد و در مسجد الحرام با نمازگزاران آشکار این سه بزرگوار، روبرو شد، از عباس (عموی پیامبر اکرم ﷺ) که همراهش بود، شگفت زده پرسید: ای عباس چنین دینی را در میان شما نمی شناختیم. گفت: آری [چنین است] به خدا قسم. آنگاه عقیف درباره این سه بزرگوار می پرسد و عباس آنها را معرفی می نماید و بعد اضافه می کند که: والله ما على الارض احد يدین بهذا الدين الا هؤلاء الثلاثة. حال اگر این جمله آخر را مقایسه کنیم با روایت امیرالمؤمنین علیؑ که از خصال صدوق نقل کردیم، این نتیجه به دست می آید که این نماز آشکار در اثنای همین سه سالی اقامه می شد که جز حضرت علیؑ و حضرت خدیجه علیها السلام کسی به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده بود. و البته مردم از محتوای این دین (مگر امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیؑ) کاملاً باخبر بودند. چنانکه در همین روایت عقیف الکندی منتهی با طریق دیگر، عباس در مورد پیامبر اکرم ﷺ و دین ایشان چنین توضیح می دهد:

يُصَلِّي وَيَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ... وَهُوَ يَزْعَمُ أَنَّهُ سَتُفْتَحُ عَلَيْهِ كَنُوزٌ كَسْرِيٌّ وَ قِيَصَرٌ. حَدَّثَنَا أَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَمَرَهُ بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ. (۲۳: ج ۴، ص ۱۱۸)

علاوه بر این، مشرکان به نزد پیامبر ﷺ می آمدند و از ایشان در باب اثبات رسالت حضرتش معجزه می خواستند و پیامبر نیز به اذن خداوند انجام می داد، هر



چند که تأثیری نداشت و ایشان دست از کفر خویش بر نمی داشتند. در این میان، - به روایت خطبه قاصعه - وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار ایمان می کرد و می فرمود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقاً لِنُبُوتِكَ وَاجْتِلَالاً لِكَلِمَتِكَ. آنها به طعنه می گفتند: هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلَ هَذَا. (۳۸: خطبه ۱۹۲)

در همه این احوال - که نشان از آشکاری اصل دعوت دارد - یک نکته جالب توجه است و آن اینکه قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله علی رغم افکار، ستیزه و خصومت نمی کردند و فقط هر گاه که بر آنها می گذشت، به وی اشاره کرده و می گفتند: پسر «بنی عبدالمطلب» از آسمان، سخن می گوید. (۱: ص ۱۰۳، نقل از سیره النبی، ۱/ ۲۷۵ و الطبقات الكبرى ۱/ ۱۹۹)

با این توجه، باز سؤال خود را تکرار می کنیم که پس، پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ و چه چیز را مکتوم می داشت؟ به نظر می رسد که دیگر پاسخ سؤال روشن باشد. لکن برای تأمل بیشتر، سؤال دیگری را طرح می کنیم و آن اینکه چرا قریش علی رغم آشکار بودن دعوت و اطلاع دقیق از محتوای آن، در این سه سال، با پیامبر صلی الله علیه و آله ستیز و مخاصمه ای نمی ورزیدند و به اصطلاح مدارا می کردند؟

پاسخ این سؤال در سیره ابن هشام آمده است:

وفي رواية: أَنَّهُ أَتَى بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعَصَعَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَعَرَضَ عَلَيْهِمْ نَفْسَهُ. فَقَالَ لَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ بَيْحَرَةُ بْنُ فِرَاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْفَتَى مِنْ قُرَيْشٍ لَأَكَلْتُ بِهِ الْعَرَبَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ نَحْنُ تَابَعْنَاكَ عَلَى أَمْرِكَ، ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ، أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ. قَالَ: أَفْمُهْدِفُ نُحُورِنَا لِلْعَرَبِ دُونَكَ، فَإِذَا أَظْهَرَكَ اللَّهُ كَانَ الْأَمْرُ لِعَيْرِنَا؟! لَا حَاجَةَ لَنَا بِأَمْرِكَ، فَأَبَوْا عَلَيْهِ. (۱۵: ج ۱، ص ۳۸۷)

در این سالها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وقت آمدن قبائل گوناگون به مکه، بدیشان

مراجعه کرده دعوتِ خویش را عرضه می‌نمود. از جمله به نزد بنی عامر بن صعصعة رفت و ایشان را به دین خدا دعوت کرد و خود را بدیشان (به عنوان رسول خدا) عرضه نمود. مردی از آنها به نام بیحرة بن فراس چون سخنان پیامبر ﷺ را شنید، گفت: به خدا قسم که اگر این جوان قریشی را داشته‌ام، می‌توانستم به واسطه او همه عرب را بخورم. کنایه از آن که بر کل عرب فاتح شوم.

سپس از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: اگر ما تو را در این امرت پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا امر حکومت پس از خود را به ما می‌سپاری؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این امر به دست خداست و او، آن را در هر جا که بخواهد قرار می‌دهد. بیحرة گفت: آیا به خاطر تو گردنهایمان را آماج (تیرها و شمشیرهای) عرب قرار دهیم و چون خداوند ترا پیروز گرداند. امر حکومت پس از تو، برای غیر ما باشد؟ [نه هرگز] دعوت پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند.

چنانکه مشاهده می‌شود، عرب غیر قریشی با دیدن پیامبر اکرم ﷺ و شنیدن سخنان آن حضرت ﷺ متوجه حقایق ایشان می‌شد. لکن دنیاطلبی ایشان، آنها را به راهی دیگر می‌کشاند. آنان می‌خواستند با سوء استفاده از اسلام و پیامبر، دنیای خویش را تأمین کنند و حکومت و جانشینی پس از پیامبر ﷺ را برای خود دست و پا نمایند. وقتی این مطلب به ذهن تیره‌های عرب غیر قریشی برسد، به طریق اولی در ذهن عرب قریشی نیز - که از نزدیک با پیامبر اکرم ﷺ آشنا بودند و از طرف دیگر خود را از همه دیگر عرب نسبت به پیامبر قریشی، سزاوتر می‌دیدند - می‌توانست شکل بگیرد، که گرفته بود.^۱ چنانکه ابن هشام از آن خبر داده است:

از جمله افراد معتبر قریش عتبة بن ربیعة بود. روزی او در اجتماع قریش که در گوشه مسجد الحرام بود، نشسته و پیامبر اکرم ﷺ نیز در فاصله‌ای دورتر، تنها

۱. در ماجرای سقیفه، قریش که با نام مهاجران در سقیفه بنی ساعده حضور یافته بودند، با این شعار بر انصار فاتح آمدند که پیامبر از قریش است و عرب نمی‌پذیرد که حاکم ایشان از قبیله‌ای دیگر باشد، پس جانشین پیامبر باید از قریش باشد. (۵۰: ص ۱۱۵ - ۱۱۶)

نشسته بودند.

عتبه به قریشیان گفت: آیا بر نخیزم و نروم به سوی محمد تا با او سخن بگویم و بر او اموری را عرضه بدارم به امید آنکه یکی را بپذیرد و دست از دعوت خویش بردارد؟ ایشان گفتند: چرا، ای ابا ولید! برخیز و با او سخن بگو.

عتبه برخاست و آمد و کنار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشست و با لحنی نرم بدیشان گفت: ای پسر برادرم (کنایه از آنکه هم قبیله هستیم) قطعاً تو از مایی... تو برای قومت امری عظیم آورده‌ای که به سبب آن اتحادشان را گسیختی، عاقلانشان را به بی عقلی نسبت دادی و بر خدایان و دینشان خرده گرفتی. و پدران و اجداد در گذشته‌شان را کافر شمردی. حال سخن مرا بشنو که بر تو اموری چند را عرضه می‌دارم در آنها بیندیش امید که تو یکی از آنها را بپذیری (تا در مقابل، دست از دعوت خویش برداری). پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: بگو ای ابا ولید، گوش می‌دهم.

آنگاه پیشنهادهای خویش را عرضه کرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ بدو، آیاتی از سوره حم سجده را قرائت کردند تا به آیه سجده واجب رسیدند. پس به سجده رفتند و در آن حال فرمودند: «قَدْ سَمِعْتَ يَا أبا الْوَلِيدِ مَا سَمِعْتَ فَأَنْتَ وَ ذَاكَ».

عتبه حیران به نزد قریشیان بازگشت. ایشان گفتند: به خدا قسم ابا ولید آمد، با چهره و رخساری غیر از آنچه که رفته بود. آنگاه از او پرسیدند که چه شد؟ عتبه گفت: اِنِّي قَدْ سَمِعْتُ قَوْلًا وَ اللهُ مَا سَمِعْتُ مِثْلَهُ قَطُّ، وَ اللهُ مَا هُوَ بِالشَّعْرِ وَ لَا بِالسَّحْرِ وَ لَا بِالْكَهَانَةِ. یعنی به خدا سوگند سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم، آن سخن نه شعر بود و نه سحر و نه کهان.

بعد گفت: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَطِيعُونِي وَ اجْعَلُونِي بِئِي. وَ خَلُّوا بَيْنَ هَذَا الرَّجُلِ وَ بَيْنَ مَا هُوَ فِيهِ فَاعْتَرِلُوهُ، فَوَاللَّهِ لَيَكُونَنَّ لِقَوْلِهِ الَّذِي سَمِعْتُ مِنْهُ نَبَأٌ عَظِيمٌ: فَإِنْ تُصِيبُهُ الْعَرَبُ، فَقَدْ كَفَيْتُمُوهُ بَعِيرِكُمْ. وَ إِنْ يَظْهَرَ عَلَى الْعَرَبِ، فَلِكُلِّكُمْ مَلِكُكُمْ وَ عِزُّهُ عِزُّكُمْ وَ كُنْتُمْ أَسْعَدَ النَّاسِ بِهِ. قریشیان گفتند: به خدا قسم که با زبانش ترا سحر کرده، گفت: این است رأی من،

مختارید در آنچه می‌کنید. (۱۵: ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۸)

تأملی در آنچه یاد شد، به خوبی گویای این نکات است که اولاً قریش متوجه حَقَانِیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شده بودند. ثانیاً متوجه شدند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خریدنی نیست و از سوی دیگر، نمی‌توان با تبلیغات و تهمت‌های ناروا، اعتبار سخن او را شکست. او نه شاعر است و نه ساحر و نه کاهن. او پیامبر است. خوب با چنین کسی چه باید کرد؟ بهترین راه آن است که با او مدارا کنند و منتظر شوند تا ببینند عاقبت کار وی به کجا می‌رسد. اگر عرب (= غیر قریش) بر ایشان غلبه یافت، پس به دست غیر، از او رهایی یافته‌اند و نیازی به درگیریهای داخلی و به اصطلاح برادرکشی نیست. و اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر عرب غلبه یافت، پس از وی پادشاهی و عزت و قدرت وی برای هم قبیله‌ای هایش خواهد بود، لذا قریش به واسطه او سعادت‌مندترین همه مردم خواهند شد.

از آن روز به بعد، این، استراتژی قریش شد و دلیل مدارای ایشان با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در طول آن سه سال همین بود. لکن آن روز که در یوم الدار، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان برادر، جانشین، ولی، وصی و وزیر خود معین کرد و از همه خواست تا کلام او را بشنوند و اطاعت کنند، این استراتژی شکسته شد و به بن بست رسید. لذا از آن روز به بعد، رفتار قریش عوض شد و هر روز کار سخت‌تر و سخت‌تر شد. و این، همان مخالفتی بود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن خائف بود. لذا همه حرف را نمی‌گفت و به امر خدا، اکتتام و صایت امیرالمؤمنین می‌کرد. تا بالاخره امر الاهی نازل شد که فرمود: **فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.**

۲-۴. **چهل و سه سالگی و نزول آیات «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» و «اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ» و اعلان وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام**

اکثر منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی متفقند که پس از سه سال دعوت پنهانی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار و علنی) با نزول آیه فاصدع بما تؤمر و پس از آن: اَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ، دوره دعوت علنی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار به وصایت و

وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد. (۵۵: ص ۳۵۳؛ ۵۹: ج ۱۸، ص ۵۳ و ۱۷۹ و ۱۹۴؛ ۷۳: ج ۲، ص ۱۹؛ ۱۵: ج ۱، ص ۲۸۰؛ ۸: ج ۱، ص ۴۰؛ ۴۲: ج ۱، ص ۱۰۶؛ ۶۶: ج ۱، ص ۶۰ و ۶۹؛ ۴۰: ذیل آیات مربوطه؛ ۵۲: ص ۶۱)

البته در بعضی منابع دیگر، آغاز دعوت را همزمان با نزول آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقربین دانسته‌اند. (۳۵: ج ۱، ص ۱۴۱؛ ۱۸: ج ۲، ص ۳۲۳؛ ۳۴: ج ۸، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ ۴۷: ج ۱، ص ۱۱۰؛ ۱: ص ۹۹-۱۰۴؛ ۶۷: ص ۳۹۱؛ ۳۶: ج ۱، ص ۲۳۶؛ ۷۴: ج ۶۶-۶۷، ص ۱۱ نقل از المراجعات)

در این میان یک استثناء وجود دارد و آن صاحب کتاب ارزشمند «الصحيح من سيرة النبي الاعظم» است که در ابتداء با هوشمندی و پژوهش متوجه این نکته گشته که دعوت سرّی و پنهانی، بی معناست، لذا صریحاً نوشته است: «ولکتنا لانوافق علی استعمال مُصطلح «الفترة السريّة» هنا.» لکن بعد در تعلیل سخن خود، مطلبی می‌گوید که متأسفانه قابل پذیرش نیست و آن اینکه: إِذْ أَنْ الظاهر هو أَنَّ النبي صلی الله علیه و آله لم یکن حینما بُعثَ مأموراً بدعوة عموم الناس كما قدّ منا. (۴۶: ج ۲، ص ۳۴۳)

و سرانجام در جلد سوم مانند بسیاری دیگر که اخیراً نام بردیم، می‌نویسد: إِنَّهُ بعدَ السنوات الثلاث الاولى بدأت مرحلة جديدة و خطيرة و صعبة، هي مرحلة الدعوة العلنية الى الله تعالى. و قد بدأت اولاً على نطاقٍ ضيقٍ نسبياً. حيثُ نزل عليه صلی الله علیه و آله قوله تعالى: «وأنذر عشیرتک الاقربین» (۴۶: ج ۳، ص ۶۰)

۲-۵. بررسی روایات هفتگانه یوم الدار

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير (۱۸: ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد) صور هفتگانه روایت یوم الدار را به نقل از منابع اصلی آورده است. لذا در این بخش به همان نقلها اکتفا می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

۲-۵-۱. تاریخ طبری (۲ / ۲۱۶): از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین (شعراء / ۲۶) (۲۱۴ / ۲۱۴) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ایشان مرا

خواند و فرمود یا علی! خداوند مرا امر کرده است که نزدیکترین خویشاوندانت را انداز کن فَضَعْتُ بِذَلِكَ ذُرْعاً وَ عَرَفْتُ أَيَّ مَتَى أَبَادِيَتِهِمْ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهُ. فَصَمْتُ عَلَيْهِ حَتَّى جَاءَ جَبْرَائِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ مَا تَوَمَّرُ بِهِ يُعَذِّبُكَ رَبُّكَ.

یعنی، پس این کار را نتوانستم چرا که بدرستی می دانم که هرگاه این امر (کدام امر؟) را برایشان آشکار کنم، از ایشان چیزی را می بینم که در دست ندارم. پس سکوت کردم و حرفی نزد. تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! قطعاً و قطعاً خدایت تو را عذاب خواهد کرد، اگر که آنچه را که بدان امر شده ای، انجام ندهی. چقدر شبیه است ادبیات و لحنی که جبرئیل در اینجا به کار برده با آنچه که در واقعه غدیر در متن قرآن می بینیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده (۵) / ۶۷) در آنجا هم پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند امر می شود تا علی عليه السلام را برای مردم نصب کند و ایشان را به ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام خبر دهد لکن به تعبیر روایت: فَتَخَوَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقُولُوا حَابِي ابْنَ عَمِّهِ وَأَنْ يَطْعَنُوا فِي ذَلِكَ عَلَيْهِ. یعنی رسول خدا نگران بود از آنکه مبادا با انجام این کار، بگویند که او از پسر عمویش (علی عليه السلام) حمایت کرده، بدین خاطر بر او طعن زنند. پس خداوند بدو وحی فرستاد که: یا ایها الرسول... الآية. (۲۶): ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۴۹

باز در روایت دیگر دارد که در واقعه غدیر، جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و بدیشان گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَدُلَّ أُمَّتَكَ عَلَىٰ وَلِيِّهِمْ عَلِيًّا، مِثْلَ مَا دَلَلْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ حَجَّتِهِمْ لِيُؤْتِيَهُمُ الْحُجَّةَ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ. پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي قَرِيبُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَ فِيهِمْ تَنَافُسٌ وَ فَخْرٌ، وَ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ وَقَرَهُ وَ لِيِهِمْ وَ إِنِّي أَخَافُ - أَيُّ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ - آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - يُرِيدُ فَمَا بَلَّغْتَهَا تَامَّةً - وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَلَمَّا ضَمَّنَ اللَّهُ لَهُ بِالْعِصْمَةِ وَ خَوْفِهِ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ... (۲۶): ج ۱، ص ۱۹۱ و نیز ذیل آیه در اسباب النزول واحدی و نزول القرآن ابونعیم



اصفهانى)

حتّى ادبيات و لحن خود پیامبر اکرم ﷺ هم در اینجا (یوم الدار) با آن چه که در واقعه غدیر ابراز کردند، بسیار مشابه و بعضاً یکی است: قال ابن عباس: فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بَشْيٍ إِذْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ... فاحتمل رسول الله حتى اذا كان اليوم الثامن عشر، أنزل الله عليه: ﴿يا ايها الرسول...﴾. پس پیامبر ﷺ فرمود: يا ايها الناس، إن الله ارسلني اليكم برسالةٍ و اني ضيقت بها ذراعاً، مخافة أن تتهموني و تكذبوني، حتى عاتبني ربي فيها بوعيدٍ أنزله علي... (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳)

آیا این شباهتها اتفاقی است؟ به هر ترتیب، پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ می فرمایند تا بنی عبدالمطلب را فراخواند، و از سوی دیگر غذایی نیز تدارک ببیند. امیرالمؤمنین علیؑ می فرمایند: امر پیامبر ﷺ را عمل کردم و بنی عبدالمطلب را - که در آن روز کما بیش چهل مرد می شدند و در میانشان عموهای پیامبر یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب هم بودند - فرا خواندم. جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین علیؑ به هنگام دعوت ایشان می فرمود: أجيئوا رسول الله في منزل أبي طالب. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۱۵)

از این تعبیر صریح امیرالمؤمنین علیؑ به روشنی پیداست که قوم با اصل دعوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه ایشان خود را رسول خدا می داند، کاملاً آشنا بودند. عاقبت آنها آمدند و پس از طی مقدماتی، پیامبر اکرم ﷺ خطاب بدیشان فرمود: يا بني عبدالمطلب! إنني و الله ما أعلمُ شاباً في العربِ جاء قومَه بأفضلٍ مما قد جئتكم به، إنني جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و قد أمرني الله أن أدعوكم اليه، فأيكم يوازرنني على هذا الامر على ان يكون أخي و وصيي و خليفتي فيكم؟ فأحجم القوم عنها جميعاً.

سخن در اینجا است که پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: من چیزی را برای شما آورده‌ام که بهتر از آن را هیچ جوانی در عرب برای قوم خویش نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدا مرا امر کرده تا شما را بدان فراخوانم. اگر این روز، روز آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ به رسالت خود بوده، آیا جای آن نداشت و

معقول و منطقی نبود که این امر مهمّ توسط پیامبر ﷺ معرفی شود؟ و از سوی دیگر از جانب جمع دستکم یکی بپرسد که آخر این چه امری است که شما آورده‌اید که خیر دنیا و آخرت در آن است و...؟

و اساساً چگونه قابل پذیرش است که پیامبری که همه کردار و گفتارش مبتنی بر وحی الاهی و حکمت متعالی است، بدون دادن هیچ توضیحی درباره امری که آورده ناگهان بپرسد که حال چه کسی مرا در این امر وزارت می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟

حال پاسخ مردم چیست؟ سکوت. چرا هیچ کسی نمی‌پرسد که آخر در چه امری باید تو را یاری کنیم تا برادر و وصی و جانشین تو گردیم؟ اینها همه دلالت می‌کند بر اینکه همه از اصل دعوت به خوبی آگاه بوده‌اند و می‌دانستند که دلیل دعوت شدن شان بدین مهمانی باخبر شدن از اصل رسالت نیست. بلکه باخبر شدن از مسأله‌ای است که تا کنون پنهان بوده و پیامبر اکرم ﷺ نهایت اکتتام را در مورد آن داشته و از ظهور آن خائف بوده است و آن نیست مگر امر وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

و اما دلیل این همه خوف و اکتتام چه بوده است؟ امیرالمؤمنین در همین حدیث یوم الدار در وصف خویش کلامی دارند که به نظر ما، پاسخ سؤال مذکور است: و **إِنِّي أَخَذْتُهُمْ سِنًّا وَ أَرْمَضْتُهُمْ عَيْنًا وَ اعْظَمْتُهُمْ بَطْنًا وَ أَحْمَشْتُهُمْ سَاقًا**، یعنی من در میان آن جمع از همه، کم سالتر بودم و چشمانم پرقی تر و شکمم بزرگتر و ساق پاهایم نازکتر بود. در جامعه‌ای که سن و شیخوخت، معیار برتری است، بدیهی است که کار عظیم وزارت و وصایت و خلافت رسول الله ﷺ را به نوجوانی سپردن، با واکنش منفی روبرو می‌شود^۱ که شد، چنانکه وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام قبول امر کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز صراحه فرمودند که **إِنْ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ** و

۱. این واکنش می‌توانست به انکار اصل رسالت هم بیانجامد، چنانکه در واقعه غدیر اتفاق افتاد (۲۷: ذیل سوره معارج، آیه ۱ تا ۳)



اطیعوا، قوم خنده کنان برخاستند، در حالی که از سر استهزاء به حضرت ابوطالب علیه السلام می‌گفتند: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لَابْنِكَ وَتُطِيعَ.

علاوه بر این، شکسته شدن استراتژی قریش و آغاز عصر درگیریها و سختیهای روز افزون، عامل دیگر این همه خوف و اکتتام بوده است.

۲-۵-۲. مسند احمد بن حنبل (ج ۱، ص ۱۵۹) و منابع دیگر:

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ - أَوْ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً وَ قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ. فَإَيْكُمْ بِيَا يَعْنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي؟

در این روایت، سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صراحت دارد بر آنکه امر اسلام پیش از این آشکار بوده و مخاطبان کاملاً از آن باخبرند، چنانکه فرمود: وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ.

۲-۵-۳. حافظ ابن مردویه با اسنادش آن را روایت کرده و در جمع الجوامع و همچنين كنز العمال، (ج ۶، ص ۴۰۱) از او نقل شده است.

عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لما نزلت هذه الآية ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ دَعَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... وَ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي جِئْتُكُمْ بِمَا لَمْ يَجِبْ لِي بِهِ أَحَدٌ قَطُّ، أَدْعُوكُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى كِتَابِهِ. فَتَفَرَّقُوا وَ تَفَرَّقُوا مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ وَ مَدَّ يَدَهُ: مَنْ بَايَعَنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي؟ الْحَدِيثُ

با کمی دقت روشن است که اصل بحث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسأله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. و آن بیان کوتاهی که در باب شهادت به توحید و درستی کتاب خدا دارد جنبه مقدماتی دارد. اگر مخاطبان از اصل دعوت بی خبر بودند، بلاغت اقتضا می‌کرد که بیش از این در باب رسالت و اسلام سخن بگویند. قرینه دیگر آنکه در وقتی که مخاطب، همین مقدمه کوتاه را هم بر نمی‌تابد: فَتَفَرَّقُوا... چه جای طرح این سؤال است که: مَنْ بَايَعَنِي...؟

آیا جز این است که پرسش پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، استفهامی حقیقی نیست، بلکه

مجازی و از باب اتمام حجت است؟

روایت ذیل گویای تمام مطلب است:

قال رسول الله ﷺ:....واعلموا يا بني عبدالمطلب ان الله لم يبعث رسولا الا جعل له اخا ووزيرا وارثا من اهله، وقد جعل لي وزيرا كما جعل للانبياء قبلي. وإن الله قد ارسلني الى الناس كافة و انزل علي «وانذر عشيرتك الاقربين» و رهطك المخلصين و قد والله انبأني به و سماه لي. و لكن امرني ان ادعوكم و انصح لكم و اعرض عليكم، لئلا يكون لكم الحجة فيما بعد. الحديث (٥٩: ج ١٨، ص ٢١٥ - ٢١٦)

٢-٥-٤. السيرة الحلیة، (ج ١، ص ٣٠٤):

قال رسول الله ﷺ: يا بني عبدالمطلب! إن الله قد بعثني إلى الخلق كافة و بعثني اليكم خاصة، فقال: و انذر عشيرتك الاقربين. و أنا ادعوكم إلى كلمتين خفيتين على اللسان ثقيلتين في الميزان: شهادة أن لا إله إلا الله و أني رسول الله. فمن يجيبني إلى هذا الامر و يؤازرني، يكن أخي. و وزيری و وصی و وارثی من بعدی؟

در این روایت هم همان پرسشهای روایات قبلی مطرح است. اگر این اول باری است که بنی عبدالمطلب از دهان پیامبر اکرم ﷺ دعوت به توحید و رسالت وی را می شنوند، آیا معقول است که پیش از اقامه دلیل بر درستی این مدعا و لیبیک ایشان، ناگهان مسأله وزارت و وصایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ طرح شود؟ آیا نفس این ایجاز، گویای تفصیلی مقدم بر این روز نیست؟ به عبارت دیگر، آیا اگر آن دوره سه ساله اظهار دعوت و اقامه دلایل در کار نبود، این ایجاز، محلی از اعراب می داشت؟

٢-٥-٥. قیس بن سعد بن عباده در ضمن گفت و گویی با معاویه به حدیث یوم الدار پرداخته که آن را تابعی کبیر ابوصادق سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کرده است:

فجمع رسول الله ﷺ جميع بني عبدالمطلب، فهم؛ ابوطالب و ابولهب، و هم يومئذ اربعون رجلا. فدعاهم رسول الله ﷺ... فقال: أيكم ينتدب أن يكون أخي و وزيری و



وصی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن من بعدی؟

در روایت مذکور، قیس مستقیماً به اصلِ مطلب می‌پردازد. یعنی آنچه که در حافظه مردم از یوم الدار ضبط شده و اصل ماجرا را تشکیل می‌دهد، بحث وزارت و وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه آغاز دعوت آشکار به اسلام.

۲- ۵- ۶. ابواسحاق الثعلبی در تفسیر خود «الکشف و البیان» از حسین بن

محمد بن حسین نقل کرده است:
 «.. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنی عبدالمطلب إني أنا النذيرُ اليكم من الله عزَّوجلَّ و البشيرُ، فأسلموا و أطيعوا في تهتدوا. ثم قال: من يؤاخي و يوازي و يكون وليي و وصيي بعدی و خلیفتی فی اهلی یقضی دینی؟...»^۱

۲- ۵- ۷. ابواسحاق الثعلبی در کتاب الکشف و البیان از ابو رافع این حدیث را آورده که:

«.. قال رسولُ الله صلی الله علیه و آله: إنَّ اللهَ أمرني أن أنذرَ عشیرتی الاقربین، و أنتمَ عشیرتی و رهطی. و إنَّ اللهَ لم یبعث نبیاً إلا جعلَ له من أهلهِ آخاً و وزیراً و وارثاً و وصیاً و خلیفة فی أهله، فأیکم یقوم فیبايعنی علی أنه آخی و وزیري و وصيي و یكونُ مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيَّ بعدی؟»

دو روایت یاد شده، به روشنی گویای آن است که موضوع بحث یوم الدار، آشکار کردن امر وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، نه چیز دیگر. می‌بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به عنوان ادامه سنتی الهی که در مورد همه انبیاء جاری بوده است، اعلام می‌نماید تا جای هیچ شکی نماند که این امر، امری الهی و به فرمان خداوند است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موظفند تا آن را به انجام رسانند که به انجام هم رساندند.

۱. الفاظ و لحن و ادبایاتی که در این جا به کار رفته، مقایسه شود با آنچه که در واقعه غدیر به گزارش جابر بن عبدالله انصاری به کار رفته است: «...إنيها لناس! أنا البشير و أنا النذير و أنا النبيُّ الأُمي،...اسمَعُوا لِمَا أُمُرُكُمْ به و أطيعوه...ثم أخذ بيد اميرالمؤمنين علیه السلام فقال: معاشر الناس هذا مولی المؤمنین و قاتل الكافرين و حجة الله علی العالمین... (۶۴: ص ۷۷ - ۷۸)

۲-۶. عکس العمل شدید قریش پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

آنچه در یوم الدار روی داد، ناگهان قریش را از خوابی سنگین بیدار ساخت، به یکباره متوجه شدند که امر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امری ادامه دار است، نه با مرگ او به پایان می‌رسد، و نه می‌توانند در صورت مرگ حضرتش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میراث خوار او شوند. از سوی دیگر متوجه شدند که لحن بیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز تغییر کرده، دیگر آشکارا و تند و بی محابا، شرک و مشرکان را مورد نقد قرار می‌دهد و دیگر جای هیچ مدارایی نیست. پس علیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علیه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و علیه فرزندان طاهرین آن بزرگوار نقشه‌ها کشیدند و خیانتها پیشه کردند، چنانکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در شرح آن فرمود:

«خدایا از تو یاری می‌جویم که از قریش انتقام‌گیری، آنان برای پیامبرت نقشه‌هایی خیانت‌آمیز کشیدند، ولی نتوانستند و تو نگذاشتی. آن گاه بر من فرو افتادند و مرا در میان گرفتند. خدایا! حسن و حسین را حفظ کن و تا من زنده‌ام بزهکاران قریش را بر آنان مسلط مساز. و چون جان مرا گرفتی، خود مراقب آنان باش و تو بر هر چیز گواهی» (۲: ج ۲۰، ص ۲۹۸)

امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هم در این زمینه فرمودند: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از قوم خود، بلائی عظیم کشید... و پس از ایشان امیرالمؤمنین همانقدر کشید از منافقان... (۱۴: ج ۲، ص ۵۴)

در اینجا مناسب است نکته‌ای را یادآوری کنیم و آن اینکه اسلام، شامل دو بخش است: تولی و تبری، تولی نسبت به الله و هر آنچه که الهی است و تبری از شیطان و هر آنچه که شیطانی است. چنانکه در قرآن کریم فرمود: **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.** (یس ۳۶ / ۶۰ و ۶۱)

تا قبل از نزول آیه کریمه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور بودند تا بخش

تولی اسلام، آن‌هم در ارتباط با توحید و نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و الاهی بودن قرآن کریم را طرح نمایند و مردم را بدان دعوت نمایند. و ما بقی را کتمان کنند. لکن با نزول آیه مذکور، موظف شدند تا این اکتتام را کنار گذارند: هم امر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را آشکار نمایند (چنانکه فرمود: **فَأُصْدِعَ بِمَا تُؤْمَرُ**) و هم تبری آشکار از شرک و مشرکین را. چنانکه فرمود: **«وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»** که البته در این راه، خداوند خود پیامبرش را در برابر مشرکان کفایت می‌کند. (چنانکه فرمود: **أَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**).

حال فهرست وار می‌پردازیم به بعضی از واکنشهای قریش و تدبیرهای الاهی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

۲-۶-۱. استهزاء پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: این امر از همان یوم الدار آغاز شد که در بخش پیش به تفصیل آوردیم.

صحنه‌گردان اصلی این کار، ابولهب بود که هم در آن روز و هم در روزهای بعد، بدین امر می‌پرداخت؛ چنانکه در حدیث صحیح از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام وارد شده که وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسجدالحرام آمدند و در حجر اسماعیل ایستاده فرمودند: ای گروه قریش وای طوایف عرب، شما را می‌خوانم به سوی شهادت به وحدانیت خدا و ایمان آوردن به پیغمبری من و امر می‌کنم شما را که بت پرستی را ترک کنید و به من پاسخ مثبت گوید در آنچه شما را به آن می‌خوانم، تا پادشاهان عرب گردید و گروه عجم شما را فرمانبردار شوند و در بهشت پادشاهان باشید. سپس قریش استهزاء کردند و ابولهب گفت: **تَبَّأَ لَكَ هَلَاكُ بَرْتُو بَاد**. آنگاه سوره **«تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَلَبٍ وَ تَبَّ»** نازل شد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۴ - ۶۸۵)

۲-۶-۲. توهین و تهمت: کم کم استهزاء با توهین و تهمت، همراه شد. کفار قریش گفتند: محمد دیوانه شده است. لکن از ترس ابوطالب ضرری دیگر به آن

حضرت نمی توانستند زد. و چون دیدند مردم بسیار به دین آن حضرت در می آیند.^۱ به نزد ابوطالب آمده گفتند: پسر برادر تو، عقلهای مردم را به سفاهت نسبت می دهد و خدایان ما را دشنام می دهد^۲ و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده می کند (همان، ج ۳، ص ۶۸۵) و بعد به توهینهای عملی دست زدند. (۷۳: ج ۲، ص ۱۴-۱۵)

۲-۶-۳. تطمیع: قریش از طریق ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تطمیع کند. پاسخ حضرتش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کوبنده بود: اگر اینان آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند و جمیع روی زمین را به من بدهند، من مخالفی پروردگار خود نخواهم کرد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۵)

۲-۶-۴. تهدید به قتل:

بنا به کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سرکردگان مستهزین، تصمیم به تهدید و حتی قتل پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرفتند و برای حضرتش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضرب الاجل معین کردند و گفتند: یا مُحَمَّدُ نَنْتَظِرُ بِكَ إِلَى الظُّهْرِ، فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِكَ وَالْأَقْتُلْنَاكَ... آنگاه جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد و از جانب خداوند فرمود که ادامه بده، اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا جبرئیل کانوا السَّاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ. قال: قد كَفَيْتَهُمْ. (۵۴: ذیل آیه ۹۴ سوره الحجر)

نیز امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْرَاهُمْ. فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ بِشَرِّ مِثْيَةٍ. (۵۹: ج ۳، ص ۱۲۳)

۲-۶-۵. اقدام به قتل:

ابوجهل بعد از سخنرانی کوتاهی، تصمیم خود را برای کشتن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعلام داشت. رجال قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی از وی در مقابل بنی عبد مناف، اظهار داشتند. قرار شد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در مسجد الحرام به هنگام نماز

۱. این مطب، قرینه است بر آنکه این حوادث پس از آن سه سال و واقعه یوم الدار روی داده است، چرا که بنا بر کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که از خصال صدوق نقل کردیم، در آن سه سال، جز حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ کسی دیگر ایمان نیاورده بود.

۲. اینها همان ادبیت تبری است.

از پای درآورد. لکن خدای تعالی مانع شد. و ابوجهل با رنگ پریده و دست خالی بازگشت. (۱۵: ج ۱، ص ۲۹۸)

۲-۶-۶. ادامه اندیشه ترور در شعبِ ابی طالب:

در مدّت دو یا سه سالی که بنی هاشم در شعب بودند، گاهی ابوطالب، اواخر شب پیامبر را به جای دیگر می برد. و فرزندش علی علیه السلام را بر جایش می خوابانید تا اگر از سوی کفار قریش خطری متوجه جان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، آن حضرت سالم بماند. (۲: ج ۱۳، ص ۲۵۶)

۲-۶-۷. تقاضای رسمی از ابوطالب، جهت قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

به ابوطالب گفتند: عماره بن ولید را از ما بپذیر، و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ما بده تا او را بکشیم. حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: به خدا قسم، به بد چراگاهی هدایتم کردید. آیا فرزندان را به من می دهید تا نگهداری کنم و در برابر، فرزندم را می گیرید تا بکشید؟ این کار به خدا قسم، هرگز انجام نخواهد شد. (۴۶: ج ۳، ص ۸۳)

۲-۶-۸. شکنجه تازه مسلمانان: به تدریج افرادی به اسلام گرویدند، هم از بنی هاشم همچون جعفر ابن ابی طالب و حمزه و هم از غیر آنان، چون بلال و عمار و یاسر و سمیه، و حتی از خارج مکه چون ابوذر که قریش تصمیم به آزار و شکنجه ضعیف ترین ایشان گرفت تا مگر از اسلام باز گردند. (۱۵: ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۲؛ نیز: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۷)

۲-۶-۹. کمک گرفتن از اهل کتاب: قریش، افرادی را به مدینه فرستادند تا از دانیان یهود راهنمایی گیرند. آنها هم گفتند: درباره سه مسأله پرسید تا صدق و کذب او معلوم شود: اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح. آمدند و پرسیدند و پاسخ شنیدند، لکن ایمان نیاوردند. (۱: ص ۱۲۶)

۲-۶-۱۰. اتحاد علیه بنی هاشم: عهدنامه ای نوشتند که طی آن با احدی از بنی هاشم، خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند، مگر آنکه ایشان پیامبر را تسلیم

قریش کنند تا او را بکشند. بدین گونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با دیگر بنی هاشم، سه سال در شعب ابی طالب ماندند تا عاقبت گشایش فرا رسید. (۷۳: ج ۱، ص ۳۸۸ - ۳۹۰)

۲- ۶- ۱۱. با رحلت ابوطالب، قریش تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند:

پس از رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را بر قبیله‌های عرب عرضه می‌داشت و با بزرگ هر قبیله‌ای سخن می‌گفت و بدیشان می‌فرمود: **إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ مَنَعُونِي مِمَّا يُرَادُ مِنَ الْقَتْلِ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ رِسَالَاتِ رَبِّي**. (۷۳: ج ۱، ص ۳۹۴)

۲- ۶- ۱۲. اتحاد برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لیلۃ المییت. (همان، ص ۳۹۸)

۲- ۶- ۱۳. اتحاد برای قتل امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ المییت و پس از آن. (۴۱:

ص ۳۶۷؛ ۴۶: ج ۴، ص ۱۱ و ۸۸)

۲- ۶- ۱۴. جنگهای قریش علیه پیامبر صلی الله علیه و آله. (۶۰: ج ۲)

۲- ۶- ۱۵. عزم قریش بر گرفتن خلافت از اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

عن ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام قال: **بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْمٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَنَّهُمْ قَالُوا: أَيُّرَى مُحَمَّدٌ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ؟ وَ لَئِنْ مَاتَ لَنَغْزِلْنَهَا عَنْهُمْ وَ لَنَجْعَلُهَا فِي سِوَاهُمْ**. الحديث. (۶۴: ص ۱۱۲ - ۱۱۳)

بی شک اینها فقط بخشی از همه تلاشی است که قریش برای مقابله با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام رساندند. حرکتِ صعب‌تر و خطرناک‌تر، حرکتِ قریش علیه اسلام از طریق خطِ نفاق بود. که تا امروز ادامه دارد و موجب خساراتی بس سنگین شده است که اشارهٔ بعضی از آن را در اینجا یاد آور می‌شویم:

۱. ترور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۵: ج ۱۱، ص ۲۲۴)

۲. مانع شدن از نوشته شدن وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. (۲۱: ج ۱، ص ۲۲، باب کتاب العلم

من کتاب العلم)

۳. بر پائی سقیفه. (۴۸: بیشتر صفحات)



۴. جلوگیری از اسلام راستین:

یکم: نقل حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. دوم: با صحابه‌ای که به نشر حدیث پیامبر ﷺ ادامه می‌دادند، برخورد شدید شد. سوم: همسران پیامبر، حق خروج از مدینه را نیافتند. چهارم: نوشته شدن حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. پنجم: احادیث پیامبر ﷺ، سوزانده شد. ششم: برخورد با اهل بیت ﷺ و پیروان ایشان که در این زمینه، تنها ۱۵ عنوان یاد می‌شود:

یک. غصب حق رهبری اهل بیت ﷺ

دو. جنگ اقتصادی با اهل بیت ﷺ: مصادره اموال، غصب فدک و محروم کردن حضرت زهراء ﷺ از ارث.

سه. آتش زدن خانه زهراء ﷺ و شهادت ایشان.

چهار. برخورد با سید اهل بیت ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ.

پنج. برپائی سه جنگ با امیرالمؤمنین ﷺ.

شش. به شهادت رساندن امیرالمؤمنین ﷺ.

هفت. جنگ با امام حسن مجتبیٰ ﷺ و به شهادت رساندن ایشان.

هشت. به شهادت رساندن ابا عبدالله الحسین ﷺ و یاران باوفایش و به اسیری

بردن اهل بیت ﷺ.

نُه. قتل و حبس و تحت نظر قرار دادن سائر ائمه ﷺ

ده. برپائی جلسات مناظره با ائمه ﷺ به امید شکست علمی ایشان

یازده. به شهادت رساندن پیروان شیعیان اهل بیت ﷺ و تعقیب و آزار و شکنجه

ایشان.

دوازده. کتمان فضائل امیرالمؤمنین ﷺ و نشر دشنام و لعن بر او.

سیزده. کوشش پیگیر در کتمان و تأویل اخبار وصایت امیرالمؤمنین ﷺ

چهارده. اجرای ده گونه روش مختلف در جهت کتمان و تحریف سنت و حدیث

پیامبر اکرم ﷺ به منظور انکار وصایت امیرمؤمنان.

پانزده. وضع مقرراتی دربارهٔ راویان حدیث و تألیف مجموعه‌های حدیثی خاصّ جهتِ جلوگیری از نشر احادیث اهل بیت علیهم‌السلام

۵. تغییر اسلام راستین:

یکم. جعل حدیث دوم: تحریف معنوی قرآن کریم: یک. از طریق تفسیر به رأی. دو. استفاده از اسرائیلیات سه. بهره‌گیری از قُصاص. سوم: تحریف سنت نبوی. چهارم. تحریف معنایی اصطلاحات اسلامی. پنجم: تغییر احکام اسلامی تحت عنوان اجتهاد و تاویل. ششم: مدرک قرار دادن سیرهٔ شیخین در کنار قرآن کریم و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. هفتم: طبقاتی کردن جامعه. هشتم: روی کار آوردن و بازگذاشتن دست بنی امیه. نهم: ترجمهٔ کتب فلسفی، کلامی و عرفانی به عربی. دهم. تدوین مکتب نفاق با نام اسلام. (برای آشنائی تفصیلی با اقدامات یاد شده و مستندات هر یک، بنگرید: ۳۱: بخش ضمیمه).

در این میان، تدبیرات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه بود؟

بی شک شناسائی و تبیین تدبیرات مردی که بر مبنای وحی الاهی سخن می‌گوید و رفتار می‌کند و معلم کتاب و حکمت است و صاحب خلق عظیم؛ و خدای عالم بر طهارت و عصمت او گواهی داده است، کاری دشوار است و در این مختصر، ناممکن. لذا آن را به فرصتی و توفیقی دیگر موکول می‌کنیم و اشارهٔ به چند کار پیامبر اکرم فهرست وار بسنده می‌کنیم: مهاجرت خود و اصحابش به مدینه و حبشه، غزوات و صلح حدیبیه، اعلام همواره و مکرر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با معرفی اوصیاء پس از خود، املاء اسلام بر علی علیه‌السلام و نوشته شدن آن به خط امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ماجرای مباحله، ماجرای غدیر، نزول آیهٔ تطهیر و



آمدن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از آن دستکم به مدّت شش ماه به درِ خانه امیرالمؤمنین و گفتن «السلام علیکم یا اهل البیت، انما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً، الصلوة الصلوة»، معرفی کردن راسخون در علم؛ رفتار و گفتار بی بدیل در باب حضرت زهرا عَلِیْهَا السَّلَام و حدیث ثقلین و... (برای مطالعه تفصیلی در باب این مباحث بنگرید: دو مکتب در اسلام، علامه عسکری؛ ولایت علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ در قرآن کریم و سنّت نبوی، علامه عسکری؛ فضائل الخمسه من الصّحاح السنّه، مرحوم فیروز آبادی؛ الغدیر علامه امینی؛ نفحات الازهار فی تلخیص عبقات الانوار، سید علی میلانی؛ و...)

سخن آخر

از ابن عباس نقل است که گفت:

اللَّهُمَّ الْعَنَهُمْ قَدْ تَرَكُوا السُّنَّةَ مِنْ بَغْضِ عَلِيِّ عَلِیُّ بْنُ ابِی طَالِبٍ (ج ۷۱: ص ۵، ۲۵۳)

آری، هر آنچه شد از تغییر و تبدیل و تحریف تاریخ و اسلام، برای آن بود که یک حقیقت گم شود. و آن اینکه مردم نفهمند که پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وصی او، جانشین و ولی او، برادر و وزیر او، و نهایتاً باب علم و امین او چه کسی است. و برای فهم قرآن و اسلام به چه کسی باید مراجعه کنند. چون اگر این آشکار می بود، دیگر جایی برای رندان و منافقان باقی نمی ماند تا به نام اسلام بر مردم حکومت کنند و اسلام خود ساخته شان را با نام اسلام اصیل بدیشان دهند.

لذا دور نیست که تاریخ به گونه ای نوشته شد که حقیقت یوم الدار و معنای دقیق آیات قرآن کریم (حجر ۱۴ / ۹۴؛ شعراء ۲۶ / ۲۱۴) در زیر ابر غلیظ «دعوت علنی پس از سه سال دعوت پنهانی»؟! پوشیده شد. تا مردم نفهمند که سگّه اسلام یک رویش رسالت نبوی است و روی دیگرش وصایت علوی و باز تا مردم نفهمند که این دو همیشه با همند و از یکدیگر جدایی ناپذیر. و سرانجام تا نفهمند که همه مناقشه ها از آن روزی شروع شد که این روی سگّه نیز آشکار گشت.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع^۱

- * ۱. آیتی، محمد ابراهیم. تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
- * ۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی. شرح نهج البلاغه. مصر: مطبعة الحلبي. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.
۳. ابن اثیر. اسد الغابة.
۴. ابن حجر. الاصابة.
۵. ابن حزم. المجلی.
۶. ابن حنبل. مسند.
۷. ابن سعد. الطبقات الكبرى.
۸. ابن شهر آشوب. مناقب.
۹. ابن صباغ. الفصول المهمة لمعرفة الائمة.
۱۰. ابن طاووس. طرائف.
۱۱. ابن عبدالبر. الاستيعاب.
۱۲. ابن عساکر. ترجمة اميرالمؤمنين من تاريخ ابن عساکر.
۱۳. ابن کثیر. تفسير القرآن العظيم.
۱۴. ابن مغازلی. مناقب.
- * ۱۵. ابن هشام. السيرة النبوية. بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
- * ۱۶. اردوبادی، محمد علی. مولود کعبه. ترجمة: عيسى اهري. تحقيق و استدراك: علي اكبر مهدي پور. قم: نشر رسالت، ۱۳۷۹ش.
- * ۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین. ترجمة: سيد هاشم رسول محلّاتی با مقدمه: علي اكبر غفاری. طهران: كتابفروشی صدوق.
- * ۱۸. الامینی، عبدالحسین. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب. بيروت: مؤسسة الاعلمی

۱. تذکر: منابعی که با علامت ستاره مشخص شده، مورد مراجعه مستقیم نگارنده بوده و در مورد دیگر منابع، ارجاع با واسطه آثار دیگر بوده است.

- مطبوعات. ۱۴۱۴ق.
- * ۱۹. اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم. **المَحَلِّی**. تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت، بی تا.
۲۰. بحرانی. البرهان.
۲۱. بخاری. صحیح
۲۲. ترمذی. صحیح
- * ۲۳. التستری، محمد تقی. **بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه**. طهران: مکتبه الصدر، ۱۳۹۷ق.
۲۴. ثعلبی. تفسیر ثعلبی.
۲۵. حاکم نیشابوری. **المستدرک علی الصحیحین**.
۲۶. حسکائی. **شواهد التنزیل**.
- * ۲۷. الحویزی، عبدعلی بن جمعة. **تفسیر نورالثقلین**. صححه و علق علیه السید هاشم الرسولی المحلاتی. قم: افست علمی.
۲۸. خطیب بغدادی. **تاریخ بغداد**.
۲۹. خوارزمی. مناقب.
- * ۳۰. خوئی، میرزا حبیب الله. **شرح نهج البلاغه**. طهران: المکتبه الاسلامیه، الطبعة.
- * ۳۱. دشتی، مهدی. **توحید در ادب فارسی**. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج اول، ۱۳۸۵ش.
- * ۳۲. دزفولی، شیخ محمد تقی بن علی. **کفایة الخصام**. ترجمه: غایة المرام بحرانی. تهران: بازار شیرازی.
- * ۳۳. راغب اصفهانی. **مفردات الفاظ القرآن**. المکتبه المرتضویه. ج ۲. ۱۳۶۲ش.
- * ۳۴. رشادی، علی اکبر. **دانشنامه امام علی علیه السلام**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۲ جلد، ج اول، ۱۳۸۰ش.
- * ۳۵. ریشه‌ری، محمد. **موسوعة الامام علی علیه السلام فی الكتاب و السنّة و التاريخ**. قم: دارالحدیث. قم: ۱۴۲۱ق.
- * ۳۶. زرگری نژاد، غلامحسین. **تاریخ صدر اسلام**. تهران: سمت، ۱۳۷۸ش.

* ۳۷. سلیم بن قیس. کتاب سلیم.

* ۳۸. سید رضی. نهج البلاغه. تحقیق: صبحی صالح. و دارالمعرفة بیروت.

* ۳۹. _____ خصائص.

* ۴۰. سیوطی. الدر المثور.

* ۴۱. صدوق. الخصال. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۰۳ق.

* ۴۲. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. اعلام الوری باعلام الهدی. مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى ۱۴۱۷ق.

* ۴۳. طبری. تاریخ طبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر.

* ۴۴. طبری. تفسیر جامع البیان.

* ۴۵. طبری شافعی. الرياض النضرة.

* ۴۶. عاملی، سید جعفر. الصحيح من سيرة النبي الاعظم. بیروت: دارالهادی / دارالسيرة، ۱۴۱۵ق.

* ۴۷. عسکری، سید مرتضی. القرآن الکریم و روایات المدرستین. بیروت: شركة التوحيد. ط الاولى، ۱۴۱۵ق.

* ۴۸. _____ . سقیفه (بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ).
به کوشش مهدی دشتی، نشر منیر، ج اول، ۱۳۸۲.

* ۴۹. _____ . معالم المدرستین. سه جلد. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

* ۵۰. عسکری، عبدالله بن سینا. تهران: مجمع علمی اسلامی.

* ۵۱. فخر رازی. تفسیر فخر رازی.

* ۵۲. فیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. تهران: دانشگاه تهران.

* ۵۳. فیروزآبادی. فضائل الخمسة من الصحاح الستة. ترجمه محمدباقر ساعدی. نشر فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق.

* ۵۴. فیض کاشانی، ملامحسن. تفسیر صافی. تهران: اسلامیه.

* ۵۵. قمی. تفسیر قمی.

۵۶. کلینی. کافی. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیة، ج سوم، ۱۳۸۸ق.
۵۷. گنجی شافعی. کفایة الطالب.
۵۸. متقی هندی. کنز العمال.
- * ۵۹. مجلسی. بحار الانوار. دارالکتب الاسلامیة.
- * ۶۰. مجلسی. تاریخ پیامبر اسلام (حیة القلوب). تحقیق سید علی امامیان، ۱۳۸۰ش.
۶۱. مسعودی. التنبیہ و الاشراف.
- * ۶۲. معرفت، محمد هادی. التمهید فی علوم القرآن. قم: مطبعة مهر. ۱۳۹۶.
- * ۶۳. مفید، محمد. الفصول المختارة.
- * ۶۴. _____ . امالی. تحقیق: غفاری و استاد ولی. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۰۳ق.
- * ۶۵. مفید (ت: ۴۱۳ق). الارشاد. مکتبة بصیرتی.
- * ۶۶. مؤسسة البلاغ. سیرة رسول الله ﷺ و اهل بیت ﷺ. التألیف مؤسسة البلاغ ۱۴۱۴ق.
- * ۶۷. موسوی، سید محمد باقر. تاریخ انبیاء و سیرة رسول اکرم. تحقیق: علی اکبر غفاری، طهران: نشر صدوق.
- * ۶۸. میرلوحی، ابوالفضل. تجلی فضیلت در فضائل و مناقب امیر المؤمنین. ترجمه حسین شفیعی،
- * ۶۹. میلانی، السید علی الحسینی. نفحات الازهار فی خلاصة عقبات الانوار. نشر المؤلف، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
- * ۷۰. نسائی. خصائص. (ت: ۳۵۳ق)، با تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: ۴۰۳ق.
۷۱. _____ . سنن. قاهره: ۱۳۱۲ھ
۷۲. نیشابوری. صحیح مسلم. مصر: ۱۳۲۴ق.
- * ۷۳. یعقوبی. تاریخ یعقوبی. ترجمه: ابراهیم آیتی، محمد انتشارات علمی و فرهنگی، ج نهم، ۱۳۸۲ش.
- * ۷۴. تراثنا (فصلنامه مؤسسه آل البيت ﷺ)، شماره ۶۶-۶۷.